

موانع صعب العبور تحکیم استقلال افغانستان و راه حل ها

بیست و هشت اسد سال ۱۳۸۹ هـ. ش مصادف بود با نود و یکمین سالروز استرداد استقلال افغانستان. چنین مناسبت هایی، فرصتی های مناسبی هستند برای جشن، پایکوبی و همچنین نگاه عمیق تر به آن مناسبت ها و تحولات پس از آن. علی رغم برگزاری نه چندان گسترده ی این جشن در هفته ی گذشته، جشن رسمی استرداد استقلال کشور در سال ۱۳۸۹ بسیار گوارا تر و فرحبخش تر از این جشن در سال ۱۳۷۱ یا ۱۳۶۹ بود. همانطور که در کنفرانس اخیر کابل به نمایش گذاشته شد، افغانستان امروز در حال بازگشت به مسیر و مقصدی است که سردار استقلال و ترقی کشور، شاه امان الله خان، تهداب آن را گذاشته بود. هر چند افغانستان ۱۳۸۹ با افغانستان ۱۳۷۹ در بسیاری از زمینه ها و عرصه ها به مراتب بهتر و درخشان تر است، اما بنا به دلایل و عواملی با افغانستان ۱۲۹۸ در بسیاری زمینه ها نزدیک تر و حتی در مواردی عقب تر از آن می باشد.

افغانستان در ۱۲۹۸ می خواست به مرکز خلافت جهان اسلام، حداقل در حوزه ی خراسان و شبه قاره ی هند مبدل گردد و در بسیاری از عرصه های دیگر، پرچمدار اصلاحات اساسی نیز بود. اما افغانستان ۱۳۸۹ در حال دست و پنجه نرم کردن و تقلا برای رهایی از دست اندازیهایی جنرال های پاکستانی، تروریست های عرب تبار، طالبان تمدن ستیز، مافیای مواد مخدر و ده ها مشکل دیگر می باشد! اگر ما می خواهیم افغانستان سال ۱۴۰۰ درخشان تر از افغانستان ۱۳۸۹ باشد باید شهامت و شجاعت آن را داشته باشیم که دلایل اصلی مشکلات موجود و عوامل عقب ماندگی و تأخر فرهنگی افغانستان را حلجی نماییم و سپس با اتخاذ راهکاری عاقلانه و مسئولانه به سوی یک فردای بهتر و آبرومندانه ی حرکت نماییم.

این نوشته ناظر به شرح و بسط دلایل و عوامل مرتبط و دخیل در عدم و یا ناکامی های ما در تحکیم استقلال کشور است. مطلب و مطلوب اساسی و بنیادین در این نوشته، برشمردن این دلایل و عوامل است و از همین رو، در دو بخش سامان یافته است. بخش نخست، به برشمردن عوامل اساسی دخیل در این وضعیت، اشاره دارد. در بخش دوم، به راه حلها، جهت برون رفت از این وضعیت، اشاراتی خواهد شد. این موانع و عوامل عبارتند از:

۱. عدم تکمیل پروسه ایجاد دولت ملی،
۲. نبود و یا کمبود نخبگان سیاسی مترقی و ملی،
۳. میراث استعمار و مداخلات قدرت های منطقه و جهانی،
۴. فقر شدید اقتصادی،
۵. فقر ارزشی،
۶. فقر فرهنگی،
۷. بحران هویت،
۸. فقر فکری،
۹. ناسیونالیسم ناقص و قومی،
۱۰. خشونت ساختاری.

قبل از شرح و بسط هر یک از این دلایل و موانع، ذکر چند نکته به عنوان ورود به بحث، ضروری است. به نظر می رسد خیلی از این مشکلات و موانع محدود و مخصوص به افغانستان نبوده بلکه، خیلی از کشورهای پسا استعماری و اسلامی با بسیاری از این موانع روبرو بوده و یا هنوز هم مواجهند. عوامل و بسترهای این موانع فقط افغان ها و یا افغانستان نبوده بلکه عوامل و بسترهای منطقه ای و جهانی بخشی گریز ناپذیری از مشکلات افغانستان می باشند. نتیجه ی منطقی چنین تحلیلی، تأکید بر راه حل های سه جانبه (داخلی، منطقه ای و جهانی) برای مشکلات افغانستان می باشد.

ناقص و کند بودن پروسه ی ایجاد دولت ملی مهمترین و اصلی ترین واحد نظام سیاسی در چند قرن اخیر نهاد دولت ملی بوده که از اروپا شروع شد و سپس جهانی گردید. این نهاد دارای چهار مؤلفه ی اصلی: سرزمین مشخص، جمعیت ثابت، حاکمیت مرکزی و... می باشد. هرچند، در عمل خیلی از کشورها، بویژه، کشورهای غیراروپایی فاقد برخی از این مؤلفه ها می باشند. سرزمین کهنی که در اواخر قرن نوزدهم تدریجاً افغانستان نام گرفت، پروسه ی ایجاد دولت ملی را بسیار زودتر از خیلی از کشورها آغاز نمود و بنابر یک نگاه غالب این پروسه، در سال ۱۷۴۷ با آغاز سلطنت احمد شاه ابدالی شروع شد. اما

علی رغم تاریخ طولانی پروسه ی ایجاد دولت ملی، هنوز بعضی از مؤلفه های اساسی این نهاد ناقص و یا تعریف مشخصی از آن ارائه نشده است: عدم تثبیت مرزهای سیاسی کشور، نبود آمار دقیق از جمعیت کشور و اختلاف در مورد ترکیب، بافت و ساختار گروه های قومی دهه ها جنگ و خشونت، نهاد های نوپا و در حال گرفتن دولت را به شدت تضعیف و در بسیاری از موارد، این نهاد ها را از بُن برافکند. افغانستان پس از سقوط نظام طالبان، سرزمینی بدون دولت شده بود. پس از سقوط طالبان، پروسه ی بازسازی و یا نوسازی در کشور آغاز گردیده است؛ پروسه ای که به دلایل فوق، زمان زیادی را در بر می گیرد.

ناسیونالیسم ناقص و تبار - محور

ناسیونالیسم مانند نهاد دولت ملی از فرآورده های مدرنیته و دستاورد اروپاییان می باشد و با نهاد دولت ملی رابطه ی مستقیم و ارگانیک دارد. برخلاف بعضی از مؤلفه های دولت ملی، ناسیونالیسم یک پدیده ی ذهنی، قراردادی و مصنوعی می باشد و از همین رو، وجود عینی ندارد. دو نوع ناسیونالیسم وجود دارد: ناسیونالیسم قراردادی، مبتنی بر اصول شهروندی و دموکراتیک چون برابری و احترام به تنوع فرهنگی است. اما، هسته ی مرکزی ناسیونالیسم تباری / خونی، اشتراکات نژادی چون زبان و خون می باشد، مانند ناسیونالیسم آلمانی قبل از سقوط رژیم نازی. هسته ی مرکزی ناسیونالیسم قراردادی، اصل برابر بودن تمام شهروندان، قرار داد بین شهروندان و دولت در زمینه ی صلاحیت ها و مسؤلیت های متقابل، مانند ایالات متحده آمریکا و یا هندوستان است. با توجه به وابسته بودن متقابل دولت، ملت و ناسیونالیسم، ناقص ماندن و کند شدن روند تأسیس دولت ملی در افغانستان تأثیرات منفی خود را روی شکل گرفتن ناسیونالیسم افغان نیز گذاشته است.

ناسیونالیسم افغانی، از بحران شناخت، تفاهم و اجماع رنج می برد. بدین معنی، که نگاه و اجماع غالب در مورد مؤلفه های اصلی ناسیونالیسم افغانی در بین نخبگان سیاسی بوجود نیامده است. عده ای ناسیونالیسم افغانی را مبتنی بر مبنای مدل و الگوی ناسیونالیسم تباری تعریف نموده اند و بدین ترتیب، سمبول ها، تاریخ و زبان یکی از اقوام افغانستان، را به مثابه ی محور و مرکز ناسیونالیسم افغان، تعریف و تعیین نموده اند. اما، این مدل و این تعریف مورد قبول همگان قرار نگرفت و نگرفته است. از طرف دیگر، در دهه های اخیر، بویژه بعضی از مواد قانون اساسی جدید افغانستان، نمونه هایی از ظهور نوع دوم ناسیونالیسم می باشند. اما همان طور که بعضی از صحبت ها و تصمیم های اخیر نشان داده است، هنوز مدل دوم ناسیونالیسم مورد قبول عده ای از دولتمردان و فعالان سیاسی افغانستان قرار نگرفته است و به نظر می رسد زمان می برد که اجماع و وفاقی در این زمینه بوجود بیاید.

فقر رهبری/ نخبگان سیاسی مترقی و ملی

از ویژگی های سرزمین افغانستان، خلق چهره های ماندگار و جهانی است. شخصیت هایی چون زردشت، مولانا جلال الدین محمد بلخی، ناصر خسرو، سید جمال الدین افغانی، امام فخر رازی، خان عبدالغفار خان و شاه امان الله خان غازی و ده ها چهره ی دیگر. اما افغان ها در تبدیل این چهره ها به روند و نهادهای اجتماعی و سیاسی ناموفق بوده اند. به عنوان نمونه مهاتما گاندی، نه تنها استقلال هند را کسب نمود، بلکه، وی و همکاران وی بنیادگذار حزب کنگره و نظام سیاسی موجود هند نیز بودند. اما، غمگینانه پس از پذیرش استقلال افغانستان از سوی انگلیس و استقلال افغانستان در توپین، راهبردها و اتخاذ سیاست خارجی و آغاز اصلاحات اساسی توسط شاه امان الله خان، جریان های مرتجع و مستبد داخلی، با همکاری رقیب منطقه ای افغانستان، علی رغم عقب نشینی های شاه فقید، نه تنها وی را خلع قدرت نمودند بلکه مسیر اصلاحات وی را به عقب سوق دادند.

در کنار شمار محدود و معدود چهره های مترقی و ملی، تاریخ معاصر افغانستان، مالا مال است از مجموعه ای از تاجران سیاسی که با ابزاری کردن زبان، قوم، دین و کشور، منافع شخصی و خانوادگی خود را بر منافع ملی و بلندمدت کشور ترجیح داده اند. از ویژگی های این تاجران سیاسی، رابطه ی پارادوکسیکال آنها با دنیای بیرون و قدرت های خارجی بوده اند. از یک طرف، وابسته و مطیع یک قدرت خارجی بوده اند و همزمان با یک قدرت خارجی دیگر می جنگیده اند. آخرین نمونه ی از این آفت را می توان در سیمای طالبان ملاحظه نمود که همزمان با فرار گرفتن در پناه پاکستان و افسون پول اعراب بیرق خارجی ستیزی را علیه جامعه ی جهانی در کشور، علم نموده اند.

کمبود و یا نبود رهبری و طبقه ی سیاسی ملی و مترقی، تنها محدود به سیاستمداران نبوده بلکه در سایر طبقات و نهاد ها نیز وجود دارد. نهاد های دینی نیز از این امر مستثنا نیست. علی رغم تولد چهره های درخشانی چون ابوعلی سینا، امام فخر رازی و... عالمان دینی افغان، بیشتر مقلد و مصرف کننده ی فتاوی دیوبند، قم و الازهر بوده اند و هنوز هم که باید دست به ابداعاتی تئوریک بزنند، تا نیاز های علمی مخاطبان افغانستان را برآورده سازند، در حد مصرف گرایی و تقلید صرف باقی مانده اند. جریان های چپ و دموکرات افغانستان نیز از این قاعده ی عام مبرا

نیست. نه حزب دموکراتیک خلق و نه گفتمان فعلی دموکراسی و حقوق بشر، موفق به تیوریزه نمودن ارزشهای خود برای مخاطبان افغان شده اند.

فقر اقتصادی

بین توانایی هر دولت و جامعه ای در خلق و انباشت سرمایه، علم و قدرت رابطه ی مستقیم وجود دارد. ناتوانی در یکی از این عرصه ها بر عرصه های دیگر تأثیر منفی می گذارد. دولت ناقص و ضعیف و یا جامعه ای پر از گسست، گسیختگی و ماقبل مدرن، ابزارها و توانایی های کافی برای خلق و یا تداوم سرمایه، علم و قدرت را ندارند. به دلایلی چون ساخت سیاسی و همچنین موقعیت بسته و سخت جغرافیای افغانستان، در طول چند سده اخیر، افغانستان از جمله ی فقیرترین کشورها بوده است. اکثریت شهروندان افغانستان در روستاها زندگی می کنند و اقتصاد افغانستان نیز غیر توسعه یافته و متکی بر زراعت و مالداري بوده است. اما، زراعت و مالداري نیز در افغانستان، هیچگاه از سطح رفع نیازهای عاجل و روزمره دهقانان فراتر نرفته است و از همین رو، زراعت و مالداري در کشور صنعتی و مدرنیزه نشد.

از طرف دیگر، به دلیل عدم گسترش شهرنشینی، افغانستان، نتوانست یک طبقه ی متوسطه اجتماعی شکل گرفته و بخش های صنعتی و خدمات رسانی را ایجاد و فعال نماید. از سوی دیگر، دولت های متعدد در افغانستان، بیشتر متکی بر منابع خارجی بوده اند. در یک زمانی، غارت هندوستان منبع اصلی خزانه بود و در دوران بعدی کمک های خارجی. فقر گسترده ی مردم، ضعف نهاد های اقتصادی مدرن متکی بر سرمایه و تولید، خدمات و وابستگی دولت به منابع خارجی، افغانستان را به یکی از فقیرترین دولت ها و جوامع تبدیل نموده است.

فقر فکری

به استثنای موارد محدود از زمان سقوط سلسله ی تیموریان به این سو، افغانستان مانند بسیاری از کشورهای اسلامی، حداقل تولیدات و فرآورده های علمی از قبیل اختراعات، چاپ کتاب و میزان و گستردگی سواد را داشته است. در کنار محروم بودن نزدیک به دو سوم از شهروندان کشور از نعمت سواد کامل، تعداد کتاب ها و کتابخانه های عمومی موجود در کشور در پایین ترین سطح قرار دارد. فقر فکری در عرصه های دیگر، چون مکتب سوزی و معلم کشی و بازار گرم و مشتری پسند تکفیر، نیز خود را هویدا نموده است. مکتب سوزی، یکی از وسایل و اهداف جنگی و افتخارات بعضی از جریان های سیاسی افغانستان، در جریان صد سال اخیر بوده است. تکفیر توسط عده ای و محاکمه ی خبرنگار جوان مزاری بنام پرویز کامبخش، به جرم چاپ مقاله از دنیای مجازی اینترنت آخرین نمونه ای بود از نهادینه بودن چماق تکفیر در افغانستان. چماقی که هرگونه روشنگری و خلافت را در نطفه خفه می نماید.

بعد دیگر فقر فکری، بحران ایدئولوژیک شدن و سیاسی نمودن زبان در افغانستان است. در حالی که میلیون ها شهروند از نعمت سواد حیاتی محروم اند، عده ای از رهبران - خودساخته و تاجر پیشه - اولویت و نیاز اصلی کشور را حفاظت از «اصطلاحات ملی» تعریف می نمایند تا کمک به رشد سواد و علم حتی بین هم تباران و هم زبانان خود.

فقر ارزشی/بحران اخلاقی

اخلاق - محور بودن انسان و جوامع انسانی، ویژگی اصلی و متفاوت این جوامع از سایر موجودات می باشد. اخلاق، بایدها و نبایدها را در حوزه ی شخصی و اجتماعی افراد و نهادها مشخص می کند. نظام های اخلاقی هر جامعه، در سه بستر و نظام به هم پیوسته ی دین، قانون و اجتماع رشد و تبلور می یابند. جنگ ها، خشونت ها، فقر، استبداد و انزوا، ارزشها و نظام های اخلاقی را به شدت تضعیف می نمایند و یک نظام ارزشی و اخلاقی متأثر از شرایط و محیط را بوجود می آورند. دهه ها عقب ماندگی، استبداد - استبداد زدگی و انزوا و بویژه در سه دهه ی اخیر، بنیان های اخلاقی جامعه را به شدت تضعیف نموده و ناهنجاریهای بسیاری را جایگزین ارزش های متعالی چون عدالت، نوع دوستی و صداقت نموده است. خیلی از اصول و ارزشهای دینی، قانونی و عنعنوی افغانستان، قربانی جنگ ها و جنگ سازان شده اند. آخرین نمونه ی آن قتل ده داکتر افغان و خارجی در بدخشان بود؛ داکترانی که بیش از سی سال به صورت رضاکارانه و رایگان بیماران افغان را در نقاط مختلف کشور، درمان می نمودند. از بین رفتن قبح و زشتی دریافت و پرداخت رشوه در ادارات دولتی و یا عادی شدن دروغ و توجیه نمودن اعمال ناروا از سویه های دیگر، آفت های اخلاقی جامعه به شمار می رود.

میراث استثمار/همسایه های سیطره طلب

مانند خیلی از کشورهای غیراروپایی، افغانستان نیز از تحولات و مناسبات بین المللی و جهانی به شدت تأثیرپذیر بوده است. با توجه به نوع نظام سیاسی، بافت اجتماعی و موقعیت خاص جغرافیایی این کشور، افغانستان به یکی از

جولانگاه های قدرت های جهانی و منطقه ای، تبدیل شده است. یکی از نتایج آن تحمیل مرز بندیهای غیرطبیعی سیاسی، جلوگیری از ظهور و رشد یک دولت ملی مقتدر و مشروع در افغانستان، بوده است. آخرین مورد دخالت های سیطره طلب بیرونی، پاکستان می باشد. اگر در گذشته، و ممکن است عده ای از افغان ها در حال حاضر نیز، خط دیورند را به عنوان مرز رسمی کشور به رسمیت نشانند، در سالهای اخیر، این خط نیز از طرف استراتژیست های پاکستانی به عنوان مرز دو کشور در عمل به رسمیت شناخته نمی شود و برای عده ای از آنها سلسله کوه های هندوکش و برای عده ای دیگر آمودریا مرز طبیعی پاکستان می باشد. برای عملی کردن تز عمق استراتژیستیک، وجود یک دولت ضعیف و اسلام گرا، توسط جریان های قوم تبار، نزدیک به پاکستان در کابل، ضروری می باشد. استراتژیست های پاکستانی وجود دولت قوی، معتدل و دموکرات را خطر استراتژیستیک برای خود تعریف می کنند.

ایران به عنوان همسایه ی غربی افغانستان، نیز برای خود یک نقش قدرت هژمونیک منطقه ای تعریف می نماید. بنابراین، وجود یک افغانستان قوی، معتدل- میانه رو و شریک غرب، مخالف منافع و اهداف هژمونیک تهران می باشد. تنها کشور منطقه، که وجود یک دولت مقتدر و دموکرات در کابل را مطابق با اهداف و منافع امنیت ملی خود می داند، کشور هندوستان می باشد. این هدف به تدریج در حال جان گرفتن در حلقهات استراتژیستیک آمریکا نیز می باشد.

استبداد/خشونت

در نبود و یا ضعف نظام سیاسی قانون – محور، دهه ها جنگ و خشونت، فقر اقتصادی و مهاجرت ها، تنها وسیله ی بقا و یا حل منازعه و رسیدن به اهداف و مقاصد مشروع و نامشروع، خشونت می باشد. به دلیل وجود بسترها و مؤلفه های اصلی خشونت و استبداد در افغانستان، استبداد و خشونت در فرهنگ سیاسی و اجتماعی و همچنین روابط شخصی و عمومی نیز نهادینه شده است. به استثنای موارد معدود، پروسه ی انتقال قدرت سیاسی در افغانستان در سده های اخیر همیشه همراه با خشونت بوده و هم زمان حاکمیت ها نیز همراه با خشونت و استبداد بوده است. هنوز هم در رفتارها و روان خیلی از افغان ها، رابطه ی دولت و جامعه و شهروندان رابطه ارباب رعیت یا سلطان – بندگان می باشد. خشونت ساختاری و فرهنگ خشونت پرور در سایر لایه ها و نهادهای اجتماعی چون مکاتب، خانواده و محل کار، مساجد به صورت چشمگیری وجود دارد. نهادینه بودن خشونت، نه تنها پروسه ی حل منازعات اجتماعی و سیاسی را پیچیده تر نموده بلکه، باعث مبتلا نمودن میلیون ها نفر به مشکلات روانی، چون افسردگی، الیناسیون و مشکلات جنسی شده است.

بحران هویت

هویت فردی و جمعی یکی دیگر از مقوله های ذهنی، قراردادی، تغییر پذیر و غیر ثابت می باشد. هویت فرد، نتیجه ی کنش و واکنش های مختلف فرد با محیط بیرونی می باشد. وجود ثبات، تداوم، هماهنگی و آرامش بین فرد و محیط تأثیرات مثبت بر نوع هویت افراد دارد. هویت مشوش، بحرانی و گسسته، نتیجه ی عدم ارتباط منطقی و قابل قبول بین فرد و محیط می باشد. با توجه به تغییرات چشمگیر دهه های اخیر در افغانستان، مؤلفه های اصلی هویت فردی و جمعی شهروندان افغانستان نیز شاهد تغییرات اساسی بوده اند. با توجه به اصطکاک، تضاد و نامتجانس بودن تغییرات برای خیلی از شهروندان افغان مانند سایر جوامع جنگ زده، سئوالات اساسی در مورد هویت فردی و جمعی آنها وجود دارد.

تغییرات اخیر در حوزه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چهار بستر اصلی معرفتی تأثیرگذار بر هویت فردی و جمعی افغان ها ایجاد نموده اند: (۱) بستر سنت و خرده فرهنگ های محلی (۲) بستر دین و قرائت های مختلف دینی (۳) بستر ارزش های ملی (۴) بستر جهانی شدن و ارزش های جهان شمول. مهاجرت های گسترده از روستا به شهر و از شهرها به کشورهای همسایه و سایر کشورها و همچنین تغییرات اساسی در نوع نظام های سیاسی، هویت افغان ها را دگرگون نموده است. اما در بسیاری از موارد، هنوز هویت جدید و غالبی شکل نگرفته است. از طرف دیگر خیلی از افغان ها از گذشته ی سنتی و منزوی خود جدا گشته اما هنوز نتوانسته اند هویت جدیدی را با شرایط و نیازهای شهری و جهانی شدن برای خود تعریف نمایند. برای عده ای تغییرات دهه های اخیر غیر قابل قبول بوده و می خواهند که روابط و مناسبات قبلی را بازسازی نمایند.

بحران هویت فردی، در تعریف هویت جمعی افغان ها نیز خود را متبلور نموده است. برای خیلی از افغان ها، هنوز مشخص نیست که مردم افغانستان با چه ویژگی هایی به دنیا معرفی شوند: ملت جنگجو، ملت غیرتمند، مردم صلح دوست، مردم میهمان نواز، ملت مجاهد پرور. اما مهمتر از خود – تعریفی، تعریف دیگران از هویت جمعی افغان ها می باشد: کشور تروریست پرور، تولید کننده مواد مخدر، زن ستیز، مکتب سوز، خشن، نگاه و تعریف

غالب بیرونی از افغانستان می باشد؛ علی رغم قربانی بودن مردم افغانستان، با کمال تأسف افکار عمومی جهان نسبت به افغانستان بسیار منفی است.

فرهنگ تقدیر پرور

یکی از عوامل و نتایج مهم وجود نظام سیاسی قانون - محور، جامعه ی دموکرات، وجود و حضور نوع فرهنگ حاکم در چنین جوامع و نهادها می باشد. در چارچوب بحث موجود می توان از دو نوع فرهنگ نام گرفت: (۱) فرهنگ مسئولیت پذیر (۲) فرهنگ تقدیر محور.

در ایجاد و تداوم این دو نوع فرهنگ، مؤلفه ها و بسترهای مختلف چون نوع نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام ارزشی - دینی و... نقش دارند. با توجه به وجود موانع و نارسایی ها در سایر حوزه ها، فرهنگ غالب در افغانستان، فرهنگ تقدیر - محور می باشد. تقدیر - محور بودن فرهنگ، به معنای عدم پذیرش مسئولیت و انتقال مسئولیت های فردی و اجتماعی به دیگران می باشد. دنیا گریزی و اعتقاد به «تقسیم دنیا به کافران و آخرت به مسلمانان» از نشانه های یک فرهنگ تقدیر - محور می باشد. سلب مسئولیت از انجام اشتباهات و خطاهای فردی و جمعی، بُعد دیگر ی از یک فرهنگ مسئولیت ناپذیر می باشد.

به رغم گذشت نزدیک به چهاردهه جنگ و ویرانی، کمتر گروه سیاسی افغان حاضر به قبول مسئولیت خود یا جریان /حزب خود در ایجاد حداقل بخشی از ویرانی ها شده است. انتظار دولت افغانستان از جامعه جهانی برای بازسازی افغانستان و انتظار مردم افغانستان از دولت افغانستان برای حل تمام مشکلات آنها ابعاد دیگر ی از نهادینه بودن فرهنگ مسئولیت ناپذیری است. یکی از نمونه های یک فرهنگ مسئولیت پذیر، نقش چشمگیر زنان برلین بعد از جنگ جهانی دوم در پروسه ی بازسازی شهر برلین بود، که توانستند در کمتر از دو سال خدمات اساسی را احیاء و سرک های اصلی برلین را از وجود خرابی های جنگ پاک نمایند.

بخش دوم: راه حل ها

علیرغم مشکلات و موانع متعدد در برابر ظهور و تحکیم دولت قوی و مشروع و هم چنین یک جامعه ی دموکرات و مداراگرا و احیای نقش تاریخی افغانستان به عنوان «گلستان فرهنگ ها» و نقطه ی وصل مناطق استراتژیک دنیا، خوشبختانه راه حل های عملی و واقعیهانه برای ایجاد چنین افغانستانی وجود دارند. از این رو، در این بخش تلاش می شود به برخی از مهمترین راه حلها پرداخته و روزه ی امیدی یه سوی آینده گشوده شود. هر راه حل موفق دارای چهار مؤلفه ی مهم می باشد:

(۱) شناخت دقیق مشکل (۲) راه حل متناسب با مشکل (۳) ابزار و امکانات مناسب (۴) کارگزاران و مجریان شایسته. راه حل ها برای مشکلات افغانستان نیز باید دارای ویژگیهای فوق باشد. این راه حلها عبارت اند از:

عقلانیت - محوری

تمام مشکلات موجود افغانستان نیازمند راه حل های عقلانی و مجریان متخصص می باشند. طبقه بندی ماکس وبر از انواع رهبری سیاسی، می تواند الهام بخش انتخاب راه حلها باشد. از نظر وی سه نوع رهبری: (۱) کاریزماتیک (۲) سنتی (۳) عقلانی وجود دارد. در جوامع و نظام های چون افغانستان، انتخاب اول و اصلی، رهبری های کاریزماتیک و سنتی بوده اند و راه حل ها و مجریان عقلانی در حاشیه قرار گرفته اند. استفاده و توسل به تعویذنویسی برای درمان بیماری های چون سرطان تا انتخاب متنفع قومی / ریش سفید به عنوان وزیر و رییس ... نمونه های از حاکمیت و جذابیت رهبریها و راه حل های کاریزماتیک و سنتی می باشند. اما، همان طور که هیچ گاه تعویذ، جادو و جنبله های ملا/ تعویذنویس سرطان را درمان نخواهند کرد، ریش سفیدان و جرگه ها، پاسخی اصلی برای مشکلات ساختاری کشور نیز نمی باشند. طبق یک ضرب المثل هراتی سیب خواستن از درخت بید غیرممکن است. رفاه، امنیت و صلح را فقط ابزارها، نهادها و راه حل های عقلانی می توانند بوجود آورند. بویژه، در زمانی که افغانستان خواسته یا ناخواسته وارد دهکده ی جهانی شده است. مهمترین ابزار و نهاد عقلانی وجود یک دولت مقتدر، مشروع و دموکراتیک در کنار اجماع همگانی در مورد ناسیونالیسم افغانی مبتنی بر قرارداد اجتماعی و اصول شهروندی، می باشد. محوری _ بودن عقلانیت به معنای حذف جریان ها و چهره های کاریزماتیک و یا سنتی نمی باشد. بلکه استفاده و انتخاب درست از ظرفیت های نهادهای گوناگون میباشد.

تقسیم مسئولیت

همان طور که در ابتدا اشاره شد، مشکلات موجود در افغانستان نتیجه ی کنش و واکنش مؤلفه ها و بازیگران داخلی، منطقه ای و جهانی می باشد. در نتیجه، راه حل ها نیز وابسته به همکاری های صادقانه ی این بازیگران با یکدیگر می باشد.

بُعد داخلی مشکلات افغانستان نیاز به همکاری و مشارکت فعال چهار گروه می باشد: (۱) دولت افغانستان (۲) بخش ها و نهادهای غیردولتی (۳) شهروندان (۴) جامعه جهانی. هیچ یک از این چهار گروه به تنهایی نمی توانند بر مشکلات

د پانو شمیره: له ۵ تر ۸

افغان جرمن آنالین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

: دلپکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

پیچیده‌ی کشور غلبه نمایند. حتی در کشورهای قدرتمند و پیشرفته دولت‌ها فقط بخشی از راه حل‌ها می‌باشند. به عنوان نمونه، تحصیلات عالی در ایالات متحده آمریکا وابسته به کمک و مشارکت بخش‌های غیردولتی چون شرکت‌های خصوصی، بنیادهای خیریه و نهادهای مدنی می‌باشد. با توجه به نوع نظام سیاسی و اقتصادی افغانستان که عبارتند از دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد، دولت افغانستان به دلیل محدودیت‌های ساختاری و قانونی هیچ‌گاه نقش محوری و مسلط را در حل مشکلات افغانستان نمی‌تواند داشته باشد. بنابراین، باید فرهنگ مسئولیت‌پذیری و تقسیم وظایف جایگزین فرهنگ وابسته بودن دولت به جامعه‌ی جهانی از یک طرف و وابسته بودن جامعه به دولت از طرف دیگر، گردد.

تقویت مشروعیت و اقتدار دموکراتیک دولت:

مشروعیت و اقتدار قانون – محور دو بال اصلی دولت‌های مقتدر و مشروع می‌باشند. دولت‌های ضعیف و مستبد فاقد یکی از این دو بال می‌باشند. مناسفانه برهم خوردن مرزهای دولت‌مداری، سیاست و تجارت از یک طرف و نفوذ رو به گسترش فساد، هم مشروعیت بین‌المللی و داخلی دولت افغانستان را به شدت تضعیف نموده و هم اقتدار آن را به سطح بسیار پایین تنزل داده است. مشروعیت و اقتدار رو به نزول دولت فرصت‌طلایی برای مافیای داخلی و بین‌المللی که سهم اساسی را در فساد رو به گسترش دارند فراهم آورده است. در صورت ناکامی ما در تقویت مشروعیت و اقتدار دولت، افغانستان تبدیل به یک دولت ناکام و ضعیف چون سومالی و یا دولت مافیایی خواهد گردید.

طنز سیاسی ای در بعضی از حلقه‌های سیاسی و دیپلماتیک وجود دارد که واقعیت‌های تلخ افغانستان را به روشنی رونمایی می‌کند. طبق این طنز، افغانستان دارای دو پایتخت می‌باشد: کابل و دوی! به این معنا، که بعضی انتخابات‌ها و انتصاب‌های سیاسی و اداری توسط حلقه‌ای کوچک متشکل از چند بانک و شرکت خصوصی، و نزدیکان مقامات ارشد و عده‌ای از اعضای ارشد اداری، در شهر دوی، صورت می‌گیرد. در صورتی که این طنزها، شایعات و تصورات مطابق با واقعیت‌ها نیز نباشد، اما، در عالم سیاست «تصور» خود نوعی از واقعیت است. بنابراین، احیاء و تقویت مشروعیت و اقتدار دولت نیازمند مبارزه جدی با واقعیت‌های تلخ مافیایی شدن نهاد دولت و تصورات و شایعات می‌باشد. بنابراین قول یک سناتور امریکایی به نویسنده، از بین بردن شورای کویته مستلزم تعهد جدی دولت افغانستان برای مقابله با شورای کابل (مافیای قدرت و سیاست) می‌باشد.

شفافیت مرزبندیها

علی‌رغم گذشت ۹ سال از حضور جامعه جهانی و مبارزه با تروریسم هنوز تعریف واحد و یکدستی از دوست و دشمن؛ نه برای ما و نه برای جامعه جهانی، و یا آدرس مشخصی وجود ندارد. هرگاه شناخت دقیق و اجماع ملی و بین‌المللی در مورد پاکستان و طالبان بوجود نیاید، منازعه‌ی افغانستان ادامه خواهد یافت. در نبود تعریف مشخص و اجماع در مورد دوست و دشمن، انگیزه‌ی مبارزه در بین نیروهای امنیتی ما و جامعه جهانی به شدت پایین آمده و تضعیف شده است. این سردرگمی، باعث ناکامی ما در بسیج نیروها و افکار علیه دشمن اصلی منازعه افغانستان یعنی پاکستان و ابزار تروریستی و بنیادگرای آن یعنی طالبان شده است. موفقیت در هر جنگ و منازعه‌ی، مستلزم شناخت دقیق از دشمن، وجود انگیزه‌ی قوی بین نیروهای مسلح و بسیج افکار عمومی و مردم برای مبارزه می‌باشد.

دیالوگ/گفتمان نخبگان افغان

از ابتدای سال ۲۰۰۲ بدین سو، پروسه‌ی بازسازی و نوسازی نهادهای ملی و دولتی در افغانستان آغاز یافته است. تکمیل موفقیت آمیز این پروسه مستلزم آغاز و تداوم گفتمان و دیالوگ بین طبقه‌ی سیاسی افغانستان در مورد هویت سیاسی و ارزشی دولت و جامعه‌ی افغانستان می‌باشد. چنین گفتمان و دیالوگی باید از یک طرف گذشته را به صورت بی‌طرفانه به تصویر کشاند و از همه مهمتر توافق جمعی و نسبی در مورد هویت جدید افغانستان بدست آورد.

با کمال تأسف نقاط تاریک و مبهم مهمی در مورد تاریخ معاصر افغانستان وجود دارد. به عنوان نمونه خیلی‌ها هنوز متن قرارداد دیورند را مطالعه نکرده‌اند و ما از فقدان اطلاعات اولیه در مورد چندین لوی جرگه رنج می‌بریم. از طرف دیگر، طبقه سیاسی افغانستان با یک گفتمان عقلانی و حتی انتقادی می‌توانند و باید مؤلفه‌های اصلی و اساسی تشکیل دهنده‌ی ناسیونالیسم افغانی، هویت ملی و منافع ملی را تبیین نمایند و ترس از تضعیف «وحدت ملی» نباید مانعی در ایجاد گفتمان عقلانی و انتقادی بین فعالان سیاسی گردد. این چنین گفتمانی باید روابط بین گروه‌های مختلف قومی و اجتماعی، جایگاه زبان فارسی و پشتو، رابطه‌ی مرکز و ولایات، سیاست خارجی و جایگاه دین در جامعه و دولت را مورد ارزیابی و تبادل نظر قرار دهد.

د پانو شمیره: له ۶ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
د لیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خبر و لولئ

تحکیم روابط استراتژییک با غرب

تنوع و عمق مشکلات افغانستان، این کشور را نیازمند به یک شریک استراتژییک قدرتمند و چتر حمایتی امنیتی نموده است. اگرچه نگاه های احساساتی و غریزه ای به دنبال یک افغانستان مستقل و آزاد در اولین فرصت ممکن و برای همیشه می باشد. اما بایک نگاه عقلانی و واقع بینانه چنین امری غیر عملی و مضر برای افغانستان می باشد. مدل هایی که در برابر افغانستان برای توجیه و الهام رابطه استراتژییک با غرب وجود دارند عبارتند از: امریکا - جاپان، امریکا - المان، امریکا - تایوان، امریکا - کوریای جنوبی، امریکا - ترکیه، امریکا - کویت و ده ها مورد دیگر. داشتن رابطه ی استراتژییک با امریکا به معنای دسترسی به امکانات این کشور در عرصه های گوناگون می باشد. امکاناتی که توانستند کشورهای جنگ زده و عقب مانده ای چون کوریا، سنگاپور و مالیزیا را تبدیل به کشورهای موفق نمایند. تحکیم روابط استراتژییک با غرب همزمان با تقویت روابط و همکاریهای منطقه ای دو بال سیاست خارجی و اولویت های استراتژییک افغانستان می باشند.

تشدید فشار و آغاز دیالوگ استراتژییک انتقادی با پاکستان وجود دولت ضعیف، قوم - محور و متمایل به اندیشه های بنیادگرایانه و مشتکل از وابستگان به حلقات استخباراتی، به عبارت دیگر، «حفظ عمق استراتژییک» هدف اصلی استراتژیست های پاکستانی می باشد. ترس از احیای ناسیونالیسم پشتون و تشدید محاصره توسط هندوستان، دسترسی به بازارهای آسیای میانه و تداوم باج گیری از غرب، دلایل اصلی جذابیت و اهمیت افغانستان برای استراتژیست های پاکستانی می باشد. اما برای افغانستان، فرمول داشتن روابط «برادرانه و برابانه» با پاکستان انتخاب اصلی باید باشد. نه تداوم تنش با پاکستان و نه صوبه ی پنجم پاکستان شدن انتخاب عقلانی برای افغان ها می باشد.

بدین منظور افغانستان باید از تمام ابزار و راه ها برای مجبور نمودن پاکستان به قطع حمایت از تروریسم استفاده نماید، از جمله مراجعه به دادگاه های بین المللی. از طرف دیگر با آغاز یک دیالوگ استراتژییک با این کشور، راه حل های قانونی و مشروع برای اختلافات تاریخی و سیاسی بین دو کشور جستجو شود. هدف چنین دیالوگی باید نهادینه نمودن روابط برادرانه و برابانه بین دو کشور باشد.

هدف مشترک راههای متفاوت

با توجه به تنوع فرهنگی، توسعه و زبانی مناطق مختلف کشور، برای رسیدن به اهداف مشترک باید از راه ها و وسایل متنوع و متناسب با واقعیت های محلی استفاده شود. این امر، مستلزم تقویت و دادن صلاحیت های بیشتر به ولایات و ولسوالی ها می باشد. کابل نشینان توانایی درک خیلی از واقعتهای ولایت ها و ولسوالی ها را ندارند. بنابراین، راه حل ها و انتخاب های کابلی در بسیاری از موارد پاسخگوی واقعیت های محلی نمی باشند. برای رسیدن به چنین مأمولی، اگر نیاز به بعضی از تغییرات در قانون اساسی باشد نباید از اعمال چنین تغییرهایی بهراسیم. بدون استثنا، اکثر قوانین اساسی کشورها به صورت میانگین هر ده سال شاهد تغییراتی می باشند. اما تغییرات و اصلاحات قانون اساسی باید مسئولانه و عاقلانه صورت گیرد و طوری نشود که به جای اصلاح ابرو، چشم را کور کنیم.

بسیج نیروها/تشکل های مردمی و رضاکارانه

در چارچوب اصل مسئولیت پذیری و تقسیم وظایف شهروندان، گروههای مختلف اجتماعی باید سهم اساسی در حل مشکلات گوناگون داشته و دارای رابطه ی مستقیم و مداوم با دولت گردند. متأسفانه در بسیاری از موارد مردم عادی و گروه های اجتماعی بیشتر تماشاچی دویل دولت با مخالفان و یا جامعه جهانی و چانه زدن های تاجران سیاسی می باشند. بدین منظور، احیای قوای کار، سرسبزی، معارف و بازسازی و یا بسیج مساجد و علمای دینی انرژی چشمگیری را وارد جامعه و دولت می نمایند. تشویق و حمایت از نهادها و اقدامات داوطلبانه، چون ساختن مدارس و کلینیک ها و یا کمک به اقشار آسیب پذیر و یا کارهای دسته جمعی داوطلبانه همچنان نقش مهمی در بازسازی ساختارهای اخلاقی جامعه بازی خواهند نمود.

تقویت طبقه سیاسی مترقی و ملی

همان طور که در بالا به آن اشاره شد وجود کارگزاران و مجریان لایق یکی از مؤلفه های مهم راه حل ها می باشد. افغانستان نیاز جدی به یک طبقه ی سیاسی متفاوت از پدران خود دارد. طبقه ی سیاسی که بتواند یک دولت مقتدر، مشروع و دموکراتیک را اداره نماید. طبقه ای که معتقد به ناسیونالیسم افغانی مبتنی بر ارزش های شهروندی و دموکراتیک باشد. طبقه ای که جهان را بشناسد و بتواند چهره ی مثبت از افغانستان را به جهان ارایه کند. طبقه ای مستقل از گفتمان قومی، زبانی و یا وابسته به مافیای اقتصادی.

نتیجه گیری

علی رغم مشکلات متعدد افغانستان و کمبود راه حل ها هنوز پنجره ی امیدی که بعد از سقوط رژیم طالبان به روی کشور گشوده شده بود، باز می باشد. اگر ما بتوانیم با استفاده از این پنجره، راه حل های عقلانی و کارگزاران متعهد برای مشکلات کشور جستجو نماییم آینده ی درخشان و مثبت برای افغانستان در انتظار ماست و ما خواهیم توانست جشن صد سالگی استرداد استقلال کشور را با غرور امانی، برگزار نماییم.

پایان

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
: دلپکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ